

کوہ کی کہ ہرگز زادہ نشد

شہین محمدی بروی

www.ketab.ir

سرشناسه: محمدی سروی، شهین، ۱۳۴۷-
 عنوان و نام پدیدآور: کودکی که هرگز زاده نشد/ شهین محمدی سروی.
 مشخصات نشر: گفتمان اندیشه معاصر، ۱۳۹۸.
 مشخصات ظاهری: ۶۸ ص.؛ ۵/۲۱×۵/۱۴ س.م.
 شابک: ۹۷۸-۶۶۵۶-۶۲۲-۱۲-۲
 وضعیت فهرست نویسی: فیا
 موضوع: داستان‌های فارسی -- قرن ۱۴
 موضوع: -- Persian fiction ۲۰th century
 رده بندی کنگره : ۸۳۶۱ PIR
 رده بندی دیوبی : ۳/۶۲: فا
 شماره کتابشناسی ملی: ۵۸۲۵۲۳۶



گفتمان اندیشه معاصر

۰۹۱۲۲۵۱۳۲۲۸

کودکی که هرگز زاده نشد

شهین محمدی سروی

ناشر: گفتمان اندیشه معاصر

چاپ اول ۱۳۹۸

قیمت: ۱۵۰۰۰ تومان شمارگان: ۲۰۰

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۶۰۸۴-۵۳-۴

مقدمه

«سخنی با خواننده عزیز و گرامی»

این کتاب زندگینامه و سرگذشت تلخ یک دوست است که به پیشنهاد خود او تصمیم به نوشتن قصه پر غصه‌ی زندگی‌اش گرفتم تا شما خواننده‌ی اهل مطالعه با تمام وجودتان دردی جانگداز را نظاره‌گر باشید و تجربه را تجربه نکنید. امید آن دارم تا خواندن زندگی‌نامه دردآلود یک زن، دلیل بیداری و هوشیاری انسان‌های بی‌شماری گردد..

ماه سوم پاییز بود، یک روز سرد با آفتابی درخشان، قدم‌زنان به سمت فضای سبز نزدیک خانه رفتم تا کمی بیاسایم. پارک خلوت بود و سکوت آن روز با آفتاب تابنده خیلی دلچسب و پر از آرامش بود. روی نیمکتی نشستم، چشمانم را بستم تا هوای پاک و فرحبخش پاییزی را تنفس کنم.

صدای لرزان زن جوانی مرا از خود بیرون آورد. اجازه خواست تا کنارم بنشیند، من که تنها بودم و به دنبال هم صحبت می‌گشتم از او خواستم تا بنشیند. لحظاتی در

سکوت، نگاهش کردم. محو تماشای بچه گربه‌ای شده بود که روی چمن بازی می کرد. چهره اش جوان بود، با اندامی ظریف و شکننده، اما صورتش پیر و غم آلود به نظر می رسید. برای این که سکوت را بشکنم سر حرف را باز کردم: روز به این قشنگی چرا غمگینی؟ به این همه زیبایی و شکوه خداوندی باید سپاس و ستایش گفت. منتظر جواب روی صورتش خیره ماندم. سرش را به سمت من چرخاند و آه بلندی کشید. گویی سالها به دنبال گوش شنوایی برای شنیده شدن می گشت و شاید هم در صدای من نوع دوستی و همدردی را احساس می کرد که بدون هیچ مقدمه و پیش زمینه‌ای با صدایی غم آلود اینگونه لب به سخن باز کرد:

در زندگی هر کسی روی این کره خاکی لحظات دردناکی وجود دارد که یادآوری آن ها به جز اشک و حسرت پیامد دیگری به همراه ندارد، من هم مثل همه‌ی انسان‌های نادان و غافل از یاد خداوند این تجربه‌های دردناک را با تمام وجود چشیده‌ام. با این که رفتن به خاطرات تلخ گذشته برایم زجرآور است، اما وظیفه‌ی سنگینی را بر دوشم احساس می کنم که خداوند عالم هستی هم لذت درد کشیدن و هم

قدرت بازگو کردن این درد را به من هدیه داد تا بتوانم این رسالت بزرگ را به بهترین شکل ممکن در دسترس هموعان خود بگذارم، شاید چشم خیلی‌ها به واقعیت زندگی و اتفاقات بیدار شود و خود را بازیچه‌ی دست روزگار و هوای نفس نکنند تا به هر طرف که می‌خواهد آن‌ها را بکشاند... و او ادامه داد و من ساکت به حرفهای او گوش می‌کردم.

زن گفت: چه لحظه‌ها و چه روزهایی که می‌شد بهترین و زیباترین لحظات زندگی‌مان باشد و خاطراتی شیرین و جاودان شود، اما من و همسرم به تلخ‌ترین و طولانی‌ترین مجازات مبدل کردیم و گران‌هاترین گوهر وجودمان را فنا کردیم و به حسرت‌شان نشستیم.